بسم الله الرحمن الرحیم

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 13 بهمن 1392.**

**خلاصه­ی جلسه­ی قبل و این جلسه:**

در جلسه­ی گذشت، ابتدا نکته­ای در مورد برداشتی که برخی از علما از کلام شیخ صدوق ره داشته­اند، بیان نمودیم و بعد از آن دو بحث در مورد روایت سعد بن ابی خلف مطرح شد. بحث اول این بود که آیا مفاد روایت سعد بن ابی خلف موافق قول عامه در ارث است تا بتوان آن را حمل بر تقیه نمود یا خیر؟ و بحث دوم، بحثی سندی در مورد طریق شیخ صدوق ره به حسن بن محبوب بود. ذیل این بحث نیز نکته­ای کلی در مورد مشیخه­ی کتاب فقیه و تفاوت آن با مشیخه­ی تهذیبین بیان گردید. اما در این جلسه، به بررسی سه روایت دیگری که معارض با روایات دال بر جانشینی ولد الولد برای ولد هستند، خواهیم پرداخت و ذیل بررسی این روایات به چند بحث کلی اشاره خواهیم نمود؛ از جمله بحث اینکه مرجع ضمیر «عنه» در ابتدای اسناد وسائل الشیعۀ کیست؟ و نیز بحث اسناد اصلی و ذیلی در وسائل الشیعۀ و نیز بحث حجیت روایات موثقه و حکم تعارض این روایات با روایات صحیحه.

**بررسی سه روایت معارض با روایات دال بر جانشینی ولد الود برای ولد:**

موضوع بحث این بود که با وجود ولد، نوبت به ولد الولد نمی­رسد، اما در فرضی که ولد نباشد، ولد الولد جانشین وی خواهد بود. بحثی در مورد آیه­ی **«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ»**[[1]](#footnote-1) مطرح نمودیم و اینکه آیا «اولادکم»، شامل اولاد با واسطه نیز می­شود یا خیر؟ گذشت که سید مرتضی ره معتقد است که این آیه، شامل اولاد مستقیم و با واسطه است[[2]](#footnote-2). لکن از روایات استفاده می­شود که تا جایی که اولاد مستقیم هستند، اولاد با واسطه ارث نمی­برند. در مقابل این روایات، روایاتی هستند که با این مساله مقداری منافات دارند. [سه روایت به عنوان معارض وجود دارند:]

**روایت اول:**

یکی از این روایات، روایت عبد الرحمن بن الحجاج است:

**«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَنَاتُ الِابْنِ يَرِثْنَ مَعَ الْبَنَاتِ.»**[[3]](#footnote-3)

ینکه مراد از «علی» در این روایت چه کسی است، در جلسات آتی به آن خواهیم پرداخت.[[4]](#footnote-4) در مورد «محمد بن ابی حمزه» نیز در جلسه­ی بعد سخن خواهیم گفت.

**روایت دوم:**

روایت دیگر روایتی از عبد الرحمن بن ابی نجران است:

**«و عنه عن علیٍّ و عبد الرحمن بن ابی نجران عن صفوان عن عبد الرحمن بن حجاج قال قال ابو عبد الله علیه السلام بِنْتُ الِابْنِ أَقْرَبُ مِنِ ابْنَةِ الْبِنْتِ**[[5]](#footnote-5)**».** [[6]](#footnote-6)

**دو نکته­ در مورد اسناد وسائل الشیعۀ:**

قبل از بررسی این دو روایت به بیان دو نکته­ی کلی در مورد اسناد وسائل الشیعۀ می­پردازیم:

**نکته­ی اول:**

نکته­ی اول در مورد ضمائر ابتدایی اسناد وسائل الشیعۀ است. اصل اولی در ضمائر اسناد وسائل الشیعۀ، این است که مرجع این ضمیر، شخصی است که در ابتدای سند مصدر اصلی روایت قرار دارد. به طور مثال، اگر روایتی از کافی گرفته شده باشد، مانند «علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر عن معاویه بن عمار عن أبی عبد الله علیه السلام»، صاحب وسائل ره ابتدا عنوان «محمد بن یعقوب» را به ابتدای این سند اضافه نموده و آن را کامل ذکر می­نماید؛ یعنی «محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه تا آخر» و سپس وقتی روایت بعدی را که ذکر می­کنند از تعبیر «عنه» استفاده می­کنند که مرجع ضمیر «ه»، کسی است که در کافی در ابتدای سند قرار گرفته است؛ یعنی «علی بن ابراهیم»، نه مؤلف مصدر. مثال دیگر اینکه، اگر شیخ حر ره سندی را از تهذیب نقل نمایند و در ابتدای این سند، حسین بن سعید باشد، ابتدا این سند را اینگونه نقل می­نماید: «محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید» و سپس در روایت بعدی می­گوید: «و عنه»، یعنی حسین بن سعید. بنابراین، اصل اولی در «عنه»­ی واقع در ابتدای اسناد وسائل الشیعۀ، این است که مرجع ضمیر، شخصی است که در ابتدای سند مصدر حدیث قرار گرفته است. این نکته، قانون اضمارهای وسائل الشیعۀ است.

**نکته­ی دوم:**

نکته­ی دیگری که در مورد نحوه­ی ارجاعات در وسائل الشیعۀ وجود دارد این است که گاهی اوقات، یک سند رسمی ذکر می­شود و ذیل آن سند، یک سند ذیلی بیان می­شود. اسناد بعدی باب، گاهی ناظر به سند ذیل هستند و گاهی ناظر به سند اصلی. به طور مثال، همین بابی (باب هفت از ابواب میراث الابوین و الاولاد) که روایت عبد الرحمن بی ابی نجران در آن ذکر شده است، را بررسی می­کنیم:[[7]](#footnote-7)

روایت اول این باب این است: **«محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب»**.

روایت دوم این است: **«و عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعۀ»**.

سپس در ذیل روایت دوم آمده است: **«و رواه الشیخ باسناده عن الحسن بن محمد بن سماعه و الذی قبله باسناده عن احمد بن محمد مثله.»**[[8]](#footnote-8). در این باب، روایت­های اصلی (روایت اول و دوم) از مرحوم کلینی ره است و ذیل روایت دوم، دو سند از تهذیب نیز ذکر شده است.

سند روایت سوم باب این است: **«و عن عدۀ من اصحابنا عن سهل بن زیاد»**. «عدۀ من اصحابنا»، مرتبط با روایت اصلی است. ذیل این روایت نیز آمده است: **«و رواه الصدوق باسناده عن الحسن بن محبوب و رواه الشیخ باسناده عن احمد بن محمد»**. لذا دو روایت نیز در ذیل این روایت ذکر شده است.

روایت چهارم: **«و عن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان»**. در این سند نیز «عن محمد بن اسماعیل»، مربوط به سند اصلی بوده و از کافی است.

شیخ حر ره ذیل این روایت می­فرماید: **«محمد بن حسن باسناده عن الفضل بن شاذان مثله»**.

روایت پنجم: **«و باسناده عن محمد بن الحسن الصفار»**. این «باسناده»، مربوط سند ذیلی قبل است.

روایت سوم و چهارم، مربوط به سند اصلی بود؛ اما روایت پنجم مربوط به سند ذیل روایت چهارم است.

از این قبیل موارد در وسائل الشیعۀ زیاد است و اینکه روایت، مربوط به سند اصلی است یا سند ذیلی، قانون خاصی ندارد و با مراجعه به مصدر روایت و قرائن خارجی قابل تشخیص است. در برخی از موارد، عده­ای اشتباه کرده و مثلا سندی که مربوط به سند ذیلی بوده است را به سند اصلی بر گردانده­اند. به طور مثال در برخی از کتب اصولی، روایتی از محاسن نقل شده است، در حالی که اصلا این روایت در محاسن ذکر نشده است. منشا این مساله، اشتباه در فهم نحوه­ی ارجاعات است.

بنابراین، برای تشخیص این موارد باید از قرائن خارجی استفاده نمود. البته، در مورد مثالی که بیان شد، تشخیص این مساله واضح است؛ زیرا در مورد کلینی ره از تعبیر «باسناده» استفاده نمی­شود، بلکه این تعبیر در مورد شیخ طوسی ره بکار می­رود. اما اگر در هر دو سند اصلی و ذیلی، تعبیر «باسناده» بکار رفته باشد، مساله دشوار می­شود. به طور مثال، اگر سند اصلی این باشد: «باسناده عن محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق ره)» و سند ذیلی «و محمد بن الحسن» باشد و بعد روایتی با تعبیر «و باسناده» ذکر شود، تشخیص اینکه این روایت برای شیخ صدوق ره است یا شیخ طوسی ره دشوار می­شود. البته، در کارهای جدیدی که صورت گرفته است، آدرس منابع در پاورقی ذکر شده است، لذا تشخیص این موارد راحت شده است.

در مورد روایت عبد الرحمن بن ابی نجران نیز اولا: «عنه» در ابتدای سند آن به اولین نفر در سند مصدر اصلی بر می­گردد؛ یعنی «الحسن بن محمد بن سماعۀ»؛ ثانیا: این روایت به سند اصلی بر می­گردد. البته، سندی ذیلی نیز در این قسمت وجود ندارد.

**ادامه­ی بررسی روایات معارض:**

**«و عنه عن علیٍّ و عبد الرحمن بن ابی نجران عن صفوان عن عبد الرحمن بن حجاج قال قال ابو عبد الله علیه السلام بِنْتُ الِابْنِ أَقْرَبُ مِنِ ابْنَةِ الْبِنْتِ».**

بر اساس این روایت، ولد الولد به صورت مطلق، جانشین ولد نمی­شود، بلکه در صورتی که ولد الولد، ولد پسر باشد، جانشین ولد است، اما اگر ولد دختر باشد، جانشین ولد نبوده و ارث نمی­برد، حتی اگر پسر باشد. بنابراین، این روایت بین ولد الولد تفصیل داده است و از این جهت، با روایات قبلی تعارض دارد.

این روایت و روایت قبل از حسن بن محمد بن سماعه است. حسن بن محمد بن سماعۀ واقفی و ثقۀ است؛ لذا این دو روایت، حکم موثقۀ را دارند.

**روایت سوم:**

روایت دیگری که به عنوان معارض وجود دارد، این روایت است:

**«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ ابْنِ بِنْتٍ وَ بِنْتِ ابْنٍ- قَالَ إِنَّ عَلِيّاً ع كَانَ لَا يَأْلُو أَنْ يُعْطِيَ الْمِيرَاثَ الْأَقْرَبَ- قَالَ قُلْتُ: فَأَيُّهُمَا أَقْرَبُ قَالَ ابْنَةُ الِابْنِ.»[[9]](#footnote-9)**

ذیل این روایت، این سند ذکر شده است: **«وَ رَوَاهُ الْحِمْيَرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ».[[10]](#footnote-10)**

در وثاقت معاویۀ بن حکیم، تردیدی نیست و توثیق صریح دارد.[[11]](#footnote-11) صحت روایت حمیری نیز واضح است. بحث از روایت صفار نیز گذشت و بحثی در آن نیست.

**بررسی تعارض این سه روایت با سایر روایات:**

در روایت اول آمده بود: **«بنات الإبن یرثن مع البنات».** شیخ حر ره در ذیل این روایت می­فرماید: **«حمله الشیخ علی التقیۀ و یجوز حمله علی الانکار دون الإخبار علی أنّه فتوا غیر مصرّحٍ بنسبتها الی الامام فلا حجۀ فیها»**[[12]](#footnote-12).

در مورد حمل بر تقیه بعدا سخن خواهیم گفت. اما در مورد حمل بر انکار باید گفت: این وجه، وجه­­ی است که شیخ طوسی ره در تهذیبین گاهی از آن استفاده می­کند.[[13]](#footnote-13) گویا امام ع، این عبارت را به صورت استفهام انکاری بیان کرده­اند؛ یعنی استفهام از باب انکار این مطلب.

لکن به نظر می­رسد هدفی که شیخ طوسی ره از این حمل داشته است، هدفی اصولی و فقهی نیست. بلکه ایشان ره در تهذیبین در مقام بیان این نکته است که متعارض بودن این روایات باعث نمی­شود که در اصل امامت تردید نماییم. لذا ایشان ره در مقام حل این شبهه­ی کلامی است و برای حل این شبهه، صرف احتمال کافی است، حتی اگر جمع عرفی نیز نباشد. بنابراین، حمل بر اینکه امام ع به صورت لحن انکاری این مطلب را فرموده­اند، ولی راوی این لحن را منتقل نکرده است، برای دفع این شبهه­ی کلامی (دفع اصل تعارض بین روایات) است. اما از لحاظ فقهی و اصولی، این حمل، جمع عرفی بین روایات نیست؛ بلکه در واقع، تخطئه­ی راوی است؛ یعنی می­گوییم: راوی اشتباه نموده و خصوصیت حالیه مهمی که ریشه­ی کلام است را نقل نکرده است. اصل عدم خطا، این احتمال را نفی می­کند و کنار گذاشتن این اصل باعث نمی­شود که این جمع، عرفی باشد. بله، در هدفی که شیخ ره دارد، مفید است؛ یعنی جایی که مسلم است که روایت صادر شده است و در عین حال، یقین داریم که ایرادی در روایت وجود دارد، منشا این ایراد می­تواند سهو راوی یا تقیه­ی امام ع باشد؛ لذا اینکه شیخ طوسی ره می­­فرماید: **«و یحمل علی سهو الراوی»**؛ یعنی این روایت قابل اعتماد نیست و وجه آن، سهو راوی است.

اما اینکه شیخ حر ره می­فرماید: «**علی أنّه فتوا غیر مصرّحٍ بنسبتها الی الامام فلا حجۀ فیها**»، کلام مستبعدی است؛ زیرا عبد الرحمن بن حجاج به عنوان یک فقیه مطرح نبوده است که شیخ طوسی ره از وی اخذ فتوی نماید. بنابراین، به احتمال زیاد، این روایت، ذیل روایت قبلی بوده است: **«عن عبد الرحمن بن حجاج قال قال ابو عبد الله علیه السلام»**[[14]](#footnote-14) و بعد از آن ذکر شده است و ممکن است در آن، «قال» دوم جا افتاده باشد. به هر صورت، این موارد را نمی­توان از باب فتوای راوی تلقی نمود و ظهور این موارد در این است که روایت هستند و این ظهور اعتبار دارد.

اما اینکه شیخ حر ره فرمودند: **«حمله الشیخ علی التقیۀ»،** مطلب خیلی خوبی است؛ به خصوص اینکه این روایت، دقیقا قانون تعصیب است که تقریبا تمام اهل سنت به آن قائل هستند. شیخ طوسی ره نیز در تعلیل حمل بر تقیه می­فرماید: **«لموافقته لمذهب بعض العامۀ»**[[15]](#footnote-15). لکن به نظر می­رسد، تمام عامه این نظر را دارند. بر مبنای عامه در ارث، ابتدا ذوی الفرائض، ارث می­برند و بعد از ایشان، نوبت به عصبه می­رسد و همان­طور که در جلسه قبل بیان شد، عصبه شامل پسر و افراد مذکری است که از طریق مذکر با میت قرابت داشته باشند و نیز شامل نوه­ی پسری - گرچه پسر دختر باشد- و نیز شامل برادر و خواهری که ذوی الفرائض هستند، می­شود. بر این اساس، در روایت عبد الرحمن نیز بنات، چون متعدد هستند، دو سوم ارث [فرائض] می­برند و یک سوم باقی مانده به عصبه می­رسد.[[16]](#footnote-16) بنابراین، به طور طبیعی باید مانند شیخ طوسی ره، این روایت را حمل بر تقیه نمود.

البته، نکاتی که ذیل روایت سعد بن ابی خلف مطرح شد، مانند اجماع طائفه بر خلاف این روایت و مرجحاتی که برای روایات مقابل بیان شد، در مورد این روایت نیز صادق است و حمل بر مخالف عامه در مورد این روایت، با فرض قبول صدور آن از امام ع است.

**بحثی کبروی در مورد روایات موثقه**

با توجه به اینکه روایت حسن بن محمد بن سماعه، موثقه است، بحثی را در مورد روایات موثق مطرح می­نماییم. آیا روایت موثقه، ذاتا حجیت دارد یا خیر؟ بنابر اینکه بنا عقلا بر حجیت خبر ثقه را بپذیریم، این بحث مطرح است که این بنا وقتی اعتبار دارد که از ناحیه­ی شارع امضا شده باشد؛ لکن نسبت به خبر موثق، امضای مطلق وجود ندارد؛ زیرا شیخ طوسی ره در عده می­فرماید: طائفه به دو شرط به خبر ثقۀ، عمل می­کنند؛ اول اینکه خبر ثقه، مخالف روایت امامی نباشد و دوم اینکه این خبر، مخالف فتوای امامی نباشد.[[17]](#footnote-17) لذا با وجود ادعای اجماعی که شیخ ره نسبت به عمل طایفه دارند، امضای بناء عقلا نسبت به حجیت خبر موثق احراز نمی­شود و قدر مسلم از حجیت ذاتی خبر موثق، خبر موثقی است که واجد این دو شرط باشد؛ یعنی مخالف روایت امامی و فتوای امامی نباشد. اما اگر بنای عقلاء را در حجیت خبر ثقه نپذیریم، روایات خاصه در مورد خبر ثقه که ائمه ع به افراد خاصی ارجاع داده­اند و ما این روایات را دلیل بر حجیت خبر واحد می­دانیم، نسبت به غیر امامی اطلاق ندارند. به طور مثال، روایت **«علیک بهذا الجالس مشیرا الی زرارۀ»**[[18]](#footnote-18)، نسبت به غیر امامی اطلاق ندارد.

بنابراین، عمده­ی دلیل بر قبول خبر موثقات، همین ادعای اجماعی است که شیخ طوسی ره در عده آن را مطرح نموده است و این اجماع نیز همراه دو شرط است. لذا پذیرش خبر موثق به نحو مطلق، وجهی ندارد.

بحث دیگر اینکه با فرض قبول حجیت مطلق خبر موثق، آیا چنین خبری صلاحیت معارضه با خبر صحیح را دارد یا خیر؟ اجمال این بحث این است که اگر اوصاف راوی که جزء مرجحات منصوصه است را بپذیریم، ممکن است بگوییم که «اوثقیت» که جزء مرجحات به اوصاف راوی شمرده شده است[[19]](#footnote-19)، تنها اختصاص به وثاقت در قول ندارد و شامل وثاقت در مذهب نیز می­شود. بنابراین، عنوان اوثق شامل خبر امامی شده و باعث تقدم خبر امامی بر غیر امامی می­شود.

وجه دیگر این است که از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه تعدی نموده و مبنای در مرجحات غیر منصوصه را اقربیت الی الواقع ندانیم و بگوییم: لازم نیست که مرجح حتما اقربیت الی الواقع داشته باشد. بر این اساس، یکی از این مرجحات، این است که مشهور علماء خبر صحیحه را بر خبر موثقه مقدم می­دارند و اساسا علت تقسیم رباعی حدیث (صحیحه، حسنه، موثقه و ضعیف) این است که این اقسام در نحوه­ی اخذ و اقتباس به احادیث متفاوت هستند. اینگونه نیست که این تقسیم­بندی بی فاید باشد. مشهور در تقابل بین صحیحه و حسنه، حسنه را نسبت به صحیحه اوثق نمی­دانند و یا در تقابل بین حسنه و موثقه، حسنه را بر موثقه مقدم می­دارند.

این دو بحث، دو بحث کلی بود که پیرامون روایت موثقه وجود دارد.

**بررسی تعارض روایت دوم:**

این روایت نیز به دلیل وجود حسن بن محمد بن سماعه، موثقه است. متن روایت به این صورت است: **«قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِنْتُ الِابْنِ أَقْرَبُ مِنِ ابْنِ الْبِنْتِ.»** [[20]](#footnote-20)

در مورد این روایت نیز همان احتمالاتی که در مورد روایت اول وجود داشت، مطرح است. البته، بجز این احتمال که این روایت فتوای غیر مصرح بنسبتها الی المعصوم ع است؛ زیرا این روایت صریحا به معصوم ع نسبت داده شده است. اما حمل بر تقیه و حمل بر انکار در مورد این روایت نیز مطرح است. علاوه­ی بر این دو وجه، وجه دیگری نیز در مورد این روایت ذکر شده است و آن، اینکه بگوییم مراد از «اقرب»، «اکثر میراثا» است؛ یعنی بنت الابن، علی رغم اینکه بنت است، دو برابر ابن البنت ارث می­برد. لذا ملاک در ارث­بری نوه، ذکوریت و انوثیت خود او نیست، بلکه ملاک، ذکوریت و انوثیت پدر و مادر آن­هاست. صاحب وسائل ذیل این روایت، تعبیر دیگری دارد: **«أَقُولُ: تَقَدَّمَ وَجْهُهُ‏وَ يَحْتَمِلُ حَمْلُ الْأَقْرَبِيَّةِ عَلَى أَنَّ سَبَبَهَا أَقْوَى فَإِنَّهَا تَرِثُ مِيرَاثَ أَبِيهَا وَ هُوَ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ.»**[[21]](#footnote-21). تعبیر «سببها اقوی»، دارای مسامحه است؛ زیرا اینگونه نیست که سبب ارث­بری پسر از دختر اقوی باشد. سبب ارث­بری پسر و دختر، بنوت است که بین هر دو یکسان است؛ یعنی اینگونه نیست که بنوت ذکوری قوی­تر از بنوت اناثی باشد. بلکه مراد این است که سبب آن، ارث بیشتری می­برد و به تبع آن، پسر نیز ارث بیشتری می­برد. اما در مورد صحت حمل این روایت بر «اکثر میراثا» در جلسه­ی آینده سخن خواهیم گفت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . نساء: 11 [↑](#footnote-ref-1)
2. . **«فلا وجه لهذه القسمة إلا قوله تعالى يُوصِيكُمُ اللّهُ فِي أَوْلادِكُمْ إلى آخر الآية المفرع في ذلك. فيقال لهم: قد سمى اللّه تعالى أولاد الأولاد أولادا، فأي فرق بين أن يكون الذكور و الإناث أولاد ابن واحد أو بنت واحدة، و بين أن يكون هؤلاء الذكور و الإناث أولاد بنت و ابن في تناول** **الاسم لهم.»** رسائل الشريف المرتضى، ج‌3، ص 261 [↑](#footnote-ref-2)
3. . وسائل الشیعۀ، ج 26، ص 112، روایت 6 [↑](#footnote-ref-3)
4. . مقرر: مراجعه شود به جلسه­ی 16/ 11/92 [↑](#footnote-ref-4)
5. . مقرر: در تهذیب و استبصار این عبارت آمده است. اما در نسخه­ی وسائل الشیعۀ در نرم الافزار جامع الاحادیث، آمده است: «منِ ابْنِ الْبِنْتِ» [↑](#footnote-ref-5)
6. . همان، ج 26، ص 113، روایت 8 [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان، ج‏26، ص 110 [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان، ج 26، ص 113 [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان [↑](#footnote-ref-10)
11. . **«1098 - معاوية بن حكيم بن معاوية بن عمار الدهني ثقة جليل في أصحاب الرضا عليه السلام.»** رجال‏ النجاشي، ص 412 [↑](#footnote-ref-11)
12. . وسائل الشیعۀ، ج 26، ص 112، ذیل روایت 6 [↑](#footnote-ref-12)
13. . مانند همین روایت: **«وَ يُشْبِهُ أَنْ يَكُونَ الْخَبَرَانِ وَرَدَا إِمَّا وَهْماً مِنَ الرَّاوِي أَوْ وَرَدَا مَوْرِدَ التَّقِيَّةِ لِمُوَافَقَتِهِمَا لِمَذْهَبِ بَعْضِ الْعَامَّة»** تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏9، ص 318 [↑](#footnote-ref-13)
14. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏9، ص 318، روایت 64 [↑](#footnote-ref-14)
15. . **«وَ يُشْبِهُ أَنْ يَكُونَ الْخَبَرَانِ وَرَدَا إِمَّا وَهْماً مِنَ الرَّاوِي أَوْ وَرَدَا مَوْرِدَ التَّقِيَّةِ لِمُوَافَقَتِهِمَا لِمَذْهَبِ بَعْضِ الْعَامَّة»** تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏9، ص 318 [↑](#footnote-ref-15)
16. . مقرر: بر اساس این بیان، بنات الابن نباید جزء عصبه باشند و ارث ببرند. لکن استاد در ابتدای جلسه­ی بعد، این مساله را تصحیح و تکمیل خواهند نمود. بر اساس آن، اگر همراه بنات الابن، ابن الابن یا ابن ابن الابن باشد، بنات الابن نیز داخل در تعصیب خواهند شد. [↑](#footnote-ref-16)
17. . **«فأما إذا كان مخالفا في الاعتقاد لأصل المذهب و روى مع ذلك عن الأئمة عليهم السلام نظر فيما يرويه.** **فإن كان هناك من طرق الموثوق بهم ما يخالفه وجب إطراح خبره. و إن لم يكن هناك ما يوجب إطراح خبره، و يكون هناك ما يوافقه وجب العمل به. و إن لم يكن من الفرقة المحقة خبر يوافق ذلك و لا يخالفه، و لا يعرف لهم قول فيه، وجب أيضا العمل به، لما روي عن الصادق عليه السلام أنه قال: «إذا نزلت بكم حادثة لا تجدون حكمها فيما رووا عنا فانظروا إلى ما رووا عن علي عليه السلام فاعملوا به»، و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث [1]، و غياث بن كلوب [2]، و نوح بن دراج [3]، و السكوني [4]، و غيرهم من العامة عن أئمتنا عليهم السلام، فيما لم ينكروه و لم يكن عندهم خلافه.»**‏ العدة في أصول الفقه، ج‏1، صص 149 و 150 [↑](#footnote-ref-17)
18. . مقرر: منبع روایت پیدا نشد. [↑](#footnote-ref-18)
19. . **«229: وَ رَوَى الْعَلَّامَةُ قُدِّسَتْ نَفْسُهُ مَرْفُوعاً إِلَى زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ الْبَاقِرَ ع فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَأْتِي‏ عَنْكُمُ‏ الْخَبَرَانِ‏ أَوِ الْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبِأَيِّهِمَا آخُذُ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّهُمَا مَعاً مَشْهُورَانِ مَرْوِيَّانِ مَأْثُورَانِ عَنْكُمْ فَقَالَ ع خُذْ بِقَوْلِ أَعْدَلِهِمَا عِنْدَكَ وَ أَوْثَقِهِمَا فِي نَفْسِكَ ...»** عوالي اللئالي، ج‏4، ص 133 [↑](#footnote-ref-19)
20. . وسائل الشیعۀ، ج 26، ص 113، روایت 8 [↑](#footnote-ref-20)
21. . همان، ذیل روایت 8 [↑](#footnote-ref-21)